فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc469481050)

[احتمالات مطلق و مقید 2](#_Toc469481051)

[تفاوت مطلق و مقید و عام و خاص 3](#_Toc469481052)

[دو تفسیر ذکر شده برای مجاز 4](#_Toc469481053)

[تفصیل؛ مقام بیان ادیبانه و غیر ادیبانه 5](#_Toc469481054)

[نظرات قرائن منفصله بر معنای مجاز 6](#_Toc469481055)

[انواع قرینه متصله 6](#_Toc469481056)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول فقه/عام و خاص/ لزوم فحص از مخصص

# اشاره

بیان شد که؛ عمل به عام قبل از فحص از مخصصات منفصله؛ جایز نیست، به‌عبارت‌دیگر؛ مادامی‌که فحص از مخصص‌های منفصل نشده است عام حجیّت نهایی ندارد؛ ، معنای این سخن این نیست که؛ عام ظهور استعمالی در عموم پیدا نمی‌کند، در مرتبه اراده استعمالیه؛ عام ظهور در عموم پیدا می‌کند، بلکه مدعا و معنای این سخن این هست که؛ اراده جدیّه بر عموم، انعقاد پیدا نمی‌کند، حجیت و اصالة التطابق تمام نمی‌شود؛ مادامی‌که؛ فحص نشده است.

سه دلیل برای این مسئله هست و عمده دلیل؛ مسئله سوم بود که کثیری از بزرگان به آن اشاره داشتند، دلیل سوم مناقشه‌ای داشت که آن مناقشه؛ جواب داده شد.

بحثی که درباره مخصص منفصل شد؛ در عام و خاص، مطلق و مقید جاری است، وقتی‌که می‌گوید؛ «اکرم العالم»، اسناد این عموم به اراده جدیّه مولا؛ متوقف بر اینکه؛ مقید منفصل نباشد و فحص از مقیدهای منفصل انجام شده باشد.

چند نکته برای تکمله بحث بیان می‌شود:

نکته اول این است که؛ در عام و خاص بیان شد؛ زمانی که عموم صادر شد؛ اراده استعمالیه عام با فقد قرائن متصله تمام می‌شود، اما اراده جدیّه با فقد قرائن منفصله است، همین‌که گفت؛ «اکرم کل عالم» و در این سخن به شکل متصل؛ «الّا الفاسق» نداشت، اراده استعمالیه عموم؛ نسبت به فاسق؛ تمام است و ظهور استعمالیه‌اش درست شد، زمانی که می‌خواهیم از این مرحله گذر بکنیم و بگوییم؛ مراد جدی؛ همان عمومی است که؛ حتی شامل فاسق هم می‌شود، در اینجا تمام نیست، ازنظر سیره عقلائیه در متکلمی مثل شارع؛ متوقف بر فحص از مجموعه مخصص‌های احتمالی در دائره وسیع‌تر منفصل بود، در شعاع وسیع‌تری باید فحص بکند و اگر نبود؛ می‌تواند بگوید که؛ اراده جدیّه است، این مطلب حاصل سخن در عام و خاص بود؛ بر اساس دلیل سوم که شبهه آن‌هم دفع شد.

# احتمالات مطلق و مقید

در مطلق و مقید دو احتمال وجود دارد:

1- مطلبی است که در اینجا ذکر شد و طبق آن گفته شود؛ در مطلق اگر به‌جای؛ «اکرم کل عالم»؛ «اکرم العالم» بود، آن‌هم مثل عام؛ اطلاق استعمالیه‌اش الآن تمام می‌شود، اما برای اراده جدیّه‌اش؛ باید مقیدهای منفصل را هم فحص بکنیم، اراده استعمالیه اطلاقی مثل عمومی؛ با عدم قرائن متصل تمام می‌شود، اما اراده جدیّه عموم در عام و اطلاقی در مطلق؛ متوقف به بررسی مقیدات در شعاع منفصل است و دائره بزرگ‌تری است.

2- نظریه دوم این است که؛ در مطلق اراده استعمالیه‌اش هم متوقف بر فحص از مقیدات است، بگوید انعقاد دلالت اطلاقی در همان مرتبه استعمالیه‌اش؛ متوقف و مشروط به این است که؛ مقید منفصل نباشد، برخلاف عام که اراده استعمالیه عمومش؛ از لفظ فهمیده می‌شد، قرینه متصله که نبود؛ بازهم ظهورش عموم بود.

# تفاوت مطلق و مقید و عام و خاص

تفاوت مطلق و مقید با عام و مخصص؛ در این است که؛ ظهور عموم را از لفظ می‌گیریم و قدرت ظهور لفظی بالاتر است و قدرت ظهور لفظی؛ اقتضایش این است که؛ در عموم؛ قیدی در کنارش نیاورده اراده استعمالیه همچنان شمول دارد، برای اینکه لفظ مقوّم این دلالت است، اما در مطلق؛ این دلالت شمولی ضعیف‌تر است، برای اینکه؛ دلالت را از مقدمات حکمت می‌گیرید، مقدمات حکمت هم؛ قرینه لبِّیه عقلیه است، مقدمات حکمت می‌گوید؛ در مقام بیان بود و می‌توانست قید بزند و اما قید نزد؛ بنابراین شمول دارد و به شمول دلیل پی می‌بریم.

در قرینه لبّیه اینکه؛ تعلیقی که در اینجا بود؛ در مقام بیان بود؛ محذوری برای بیانش نبود، اما نگفت؛ بنابراین شمول دارد، مقدمات حکمت در اینجا؛ «می‌خواست و می‌توانست و نگفت» است، محدود به قرائن متصله نیست، بلکه می‌تواند منفصل بگوید و لذا مشروط به‌شرط متأخر است، ظهور استعمالیه‌اش هم؛ هنگامی‌که می‌خواهد منعقد بشود؛ مشروط به این است که؛ فحص بشود و اطمینان حاصل بشود؛ بعداً هم چیزی نگفته است، اگر چیزی در آینده گفته باشد؛ کشف می‌شود که از اول؛ اراده استعمالی نبود.

در عام و خاص می‌گوییم که اراده استعمالیه آن با نبود متصل؛ تمام است، اما اراده جدیّه‌اش مشروط به این است که بعداً چیزی ذکر نشود و خاص منفصل نیاید، اما در مطلق؛ در همان مرتبه انعقاد اراده استعمالیه‌اش معلق بر این است که قیدی بعدازآن ذکر نشود و مقیدی؛ ولو منفصل ذکر نشود، به حیثی که اگر مقید منفصلی پیدا شد، می‌فهمیم که اراده استعمالیه‌اش تمام نبود، به خلاف عام که اگر مخصص منفصل پیدا بکند؛ اراده استعمالیه را خدشه نمی‌کند.

# مطلق و مقید هموزان عام و خاص

ظهورات عرفیه با آنچه که گفته شد متفاوت است، حقیقت مسئله این است که؛ در مطلق مثل عام؛ نظر اول تام است، برای اینکه ازنظر عرفی سخنی گفت و همراه این سخن قیدی نیاورد، به او نسبت می‌دهند که به‌صورت مطلق حرف می‌زند و مراد استعمالیه‌اش مطلق است، با آمدن مقید منفصل؛ اصل آن برداشت اطلاقی اول از بین نمی‌رود، اینکه فقط در کشف اراده جدیّه گوشه‌ای از آن محدودشده است، ظاهر در مطلق و مقید هم در تراز با عام و خاص است و در هر دو؛ با نبود متصل؛ عموم و اطلاق استعمالی تمام می‌شود و با منفصل؛ اراده جدیّه‌اش محدود می‌شود، این‌طور نیست که بگوییم؛ در عام؛ اراده جدیّه‌اش محدود می‌شود و در مطلق؛ بگوییم؛ اراده استعمالیه‌اش محدود است و مشروط به این است که بعداً چیزی ذکر نشود. اینکه بگوییم؛ با دیدن مقید منفصل؛ ظهور استعمالی آن‌هم وجود ندارد که این خیلی بعید است، لذا معمولاً فرموده‌اند؛ مطلق و مقید؛ وزانش؛ همان وزان عام و خاص است.

# مقایسه بحث عام و خاص با حقیقت و مجاز

نکته بعدی مقایسه این بحث با مقوله حقیقت و مجاز است، در هنگامی‌که تردید در استعمال لفظ بر معنای حقیقی و مجازی پیدا شود؛ در این صورت اصالة الحقیقه جاری می‌شود و اصالة الحقیقه مادامی است که؛ قرینه بر مجازی نباشد، در قرائن مجازیه دو احتمال وجود دارد، قرائنی که لفظ را از معنای حقیقی؛ به سمت معانی مجازی می‌برد، بنابر نظرات مشهور این مطلب را بیان می‌کنیم و کاری به نظر حضرت امام و سکاکی نداریم که؛ مجاز استعمال لفظ در فرد مدعایی باشد.

# دو تفسیر ذکرشده برای مجاز

دو تفسیر برای مجاز ذکرشده:

1- لفظ در غیر موضوع له به کار می‌رود که نظر مشهور است.

2- لفظ حتی در مجاز؛ در موضوع له به کار می‌رود، منتهی ادعای تنزیل در مصداق است که؛ حضرت امام مجاز را این‌طور معنا می‌کنند و سکاکی شبیه این نظر را دارند.

نظر ما؛ تفصیل است، بعضی جاها مجاز؛ مجاز ادعای در تنزیل مصداق است، زمانی که؛ اسد را برای رجل شجاع استعمال می‌کند، واقعاً اسد را ازلحاظ استعمالی؛ در همان حیوان مفترس؛ ازنظر فرمول لفظی به کار می‌برد، منتهی ادعا کرده؛ این فرد شجاع؛ جای آن را گرفته است، اما غالباً این‌طور نیست، بحثی که حضرت امام با مشهور اصولیون دارند؛ این است که؛ حضرت امام می‌فرمایند؛ مجاز ادعای در تنزیل مصداق؛ به‌جای موضوع له و معنای اصلی است، نه اینکه لفظ در غیر معنا به کار رود، مشهور می‌گویند؛ لفظ در غیر موضوع له به‌کاررفته است، امام می‌فرمایند؛ فرد ادعایی.

نظر اول این است که؛ مجاز عبارت است از استعمال لفظ در معنای موضوع له، نظر دوم این است که؛ لفظ در معنای موضوع له به کار می‌رود، یک تنزیل و ادعا؛ در فردیت آن برای این معنای موضوع له وجود دارد، ادعا می‌کند که این، فرد این موضوع له است، این را تنزیل می‌کند جای آن، نه اینکه در استعمال جابه‌جاشده باشد، بلکه در معنا و فردش که ادعا وجود دارد.

# تفصیل؛ مقام بیان ادیبانه و غیر ادیبانه

عرض ما در آنجا این است که؛ هر دو درست است، جاهایی که بیانات؛ در مقام؛ اعمال نکات ادیبانه باشد، فرد ادعایی خیلی بیشتر به ذهن می‌آید و در آن ظهور دارد، مثلاً درجایی است که؛ نهج‌البلاغه یا دعا هست؛ در این صورت مقام فرد ادعایی بیشتر ظهور دارد، اما در جمله‌های فقهی و حقوقی و قانونی؛ لفظ در غیر موضوع له به کار می‌رود، اگر کسی سخنرانی ادیبانه‌ای می‌کند؛ مجاز فرد ادعایی بیشتر به ذهن می‌آید، اما اگر سخنرانی علمی دقیق باشد؛ استعمال لفظ در غیر موضوع له است، هر دو وجود دارد؛ منتهی به‌تناسب موقعیت‌هاست.

لفظ درجایی که یک معنای حقیقی و یک معنای مجازی دارد، ما می‌گوییم؛ که مقصود؛ معنای حقیقی است، این اصالة الحقیقه مشروط به این است که؛ قرینه مجازی نباشد، همین‌که قرینه مجازی آمد؛ اصالة الحقیقه به مشکل برمی‌خورد، قرینه مجاز؛ مثل مقید و مخصص دو قسم است، گاهی چسبیده به کلام است و گاهی منفصل می‌آید، نسبت به متصل؛ همین‌که قرینه‌ای آمد؛ مثل «رأیت أسداً یرمی»، زمانی که یرمی آمد؛ در مرتبه اراده استعمالی می‌گوید؛ أسد در مجاز به‌کاررفته و غیر موضوع له به‌کاررفته است و معنای اصلی نیست، در مرتبه اراده استعمالیه؛ قرینه استعمالیه می‌آید این لفظ را در غیر موضوع له می‌برد، قرینه منفصل گاهی لفظی است و گاهی قرائن لبّی پیچیده هم در حکم منفصل است و اگر خیلی پیچیده نباشد؛ مثل متصل است، مثلاً زمانی که گفته می‌شود؛ «**الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى‏**»[[1]](#footnote-1)، اگر کسی بگوید؛ عدم تجسم خدا؛ امر خیلی بدیهی است، در این صورت؛ «**استوی**» را با قرینه متصله مجازش می‌کند، برای اینکه این را بدیهی می‌داند، اما اگر بگوید؛ این امر بدیهی نیست، عده‌ای هم گفته‌اند؛ تجسم را قائل شده‌اند، ازجمله ابن تیمیه این را قائل شده‌اند، اگر چنین بگوید؛ یک استدلال خفی می‌گوید؛ خدا تجسم ندارد، این قرینه مجاز؛ قرینه منفصله به شمار می‌آید.

# نظرات قرائن منفصله بر معنای مجاز

در قرائن منفصله بر معنای مجازی هم؛ دو نظر وجود دارد:

1- قرینه منفصل؛ مثل قرینه متصل مجاز است، «یرمی» را چه کنار «رأیت اسداً» بگوید، یا دو روز بعد در جمله دیگری بگوید؛ هر دو مثل هم هست و اراده استعمالیه را از اول؛ مجازش می‌کند.

بنابراین حمل لفظ بر معنای حقیقی متوقف بر این است که؛ الآن و بعداً؛ قرینه مجاز را نگوید و اگر قرینه منفصله هم بیاد؛ مثل متصل؛ اراده استعمالیه‌اش مجاز می‌شود.

2- اگر قرینه متصل بیاد؛ اراده استعمالیه‌اش مجاز می‌شود، اگر منفصل بیاد؛ اراده استعمالیه‌اش؛ حقیقت است و اراده جدیّه‌اش مجاز شده است.

آیا قرینه منفصله بر مجاز مثل مخصص متصل و منفصل؛ فقط اراده جدیّه را مجاز می‌کند و اراده استعمالیه همان حقیقت است، یا اینکه در اینجا با آن‌ها فرق دارد، اراده استعمالیه را مجاز می‌کند؟

بعید نیست که در اینجا هم بگوییم؛ اراده جدیّه با قرینه منفصل فقط مجاز می‌شود، اما اراده استعمالیه‌اش؛ همان اراده استعمالیه حقیقی می‌شود، «رأیت اسداً یرمی»، استعمال و جدیتش؛ هر دو مجاز است، اما «رأیت اسداً» که؛ مستقلاً ذکر بشود و «یرمی» را جدا بیاورد؛ اراده استعمالیه «أسد»؛ حقیقت است، در کشف از اراده جدیّه‌اش؛ مجاز می‌شود.

# انواع قرینه متصله

قرینه متصله گاهی قال است و گاهی حال است، از شرایط معلوم هست که؛ در غیر معنا استعمال می‌شود، اما اگر منفصل باشد؛ بگوییم استعمالش در غیر موضوع له است؛ معلوم نیست که این‌طور باشد، بیشتر اراده جدیه‌اش هست و بیشتر نزدیک فرد ادعایی می‌شود.

1. . طه/5. [↑](#footnote-ref-1)